چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۴۰۳
شماره ۴۲۵۴
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

تل‌آویو درصدد تخلیه جمعیتی و گسترش مجدد شهرک‌سازی در نوار غزه است

دوگانه نسل‌کشی-آواره‌سازی برای اشغال شمال غزه

سیدمهدی طالبی
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

ارتش رژیم صهیونیستی همزمان با آغاز تهاجم زمینی به لبنان، در پوشش آن درصدد اجرای یک طرح اشغالگرانه بزرگ در نوار غزه برآمده است. بر اساس طرح قرار است شمال غزه از جمعیت فلسطینی تخلیه شود. «اسامه حمدان»، از رهبران جنبش حماس روز گذشته (دوشنبه ۲۴ مهر، ۱۵ اکتبر) گفت: «اشغالگران اجرای طرح ژنرال‌ها را از ابتدای ماه اکتبر کنونی آغاز کرده‌اند.» منظور از طرح ژنرال‌ها، طرحی است که گروهی از نظامیان بازنشسته در تدوین آن نقش داشته و در آن برای تسلط رژیم بر شمال غزه برنامه‌ریزی کرده‌اند. این طرح زیر نظر «گیورا آیلند» رئیس سابق بخش عملیات ارتش رژیم و مشاور نظامی نتانیاهو در جنگ غزه، تهیه شده است. روزنامه «یدیعوت آحارونوت» گزارش کرده این طرح دارای دو مرحله است؛ مرحله نخست مربوط به کوچاندن ساکنان باقی‌مانده در شمال غزه به سمت جنوب و تبدیل شمال به یک منطقه نظامی بسته بوده و مرحله دوم سرایت چنین اقدامی به دیگر مناطق غزه است. حمدان به شبکه الجزیره گفته است «طرح ژنرال‌ها تنها برای تحریک احساسات اسرائیلی‌هاست.» او معتقد است: «اشغالگران با نشان دادن قدرت حداکثری آتش خود علیه مردم نوار غزه به دنبال تراشیدن دستاوردی برای ارتش خود هستند.» با وجود فشارهای مختلف به تل‌آویو و خروج صدها هزار نفر از ساکنان شمال غزه، همچنان در حدود ۴۰۰ هزار فلسطینی در این منطقه باقی‌مانده‌اند. صهیونیست‌ها برای اجبار این افراد جهت تخلیه شمال، می‌خواهند آنها را تحت فشارهای سنگین‌تری قرار دهند. خبرگزاری «آسوشیتدپرس» گزارش کرده بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی تصمیم دارد کمک‌رسانی به شمال غزه را متوقف کند که در این صورت دسترسی صدها هزار فلسطینی به آب و غذا قطع می‌شود. در ادامه گزارش این خبرگزاری آمده تل‌آویو مهلتی یک هفته‌ای به ساکنان شمال غزه خواهد داد و در پایان این مهلت کسانی که در خانه‌هایشان باقی بمانند مبارز تلقی شده و احتمال دارد مورد حمله قرار گیرند.

اهداف

رژیم از اشغال شمال غزه اهداف مختلفی دارد که تلاش شده در این بخش شناسایی و مورد بررسی قرار گیرند.

۱. نوار غزه شامل پنج استان است که بزرگ‌ترین استان آن غزه است. شهر غزه مرکز این استان است. این شهر همچنین مرکز سراسر منطقه نوار غزه نیز به حساب می‌آید. دو استان از پنج استان این باریکه، در شمال محور نتزاریم قرار داشته و در صورت اشغال کامل، ضمن کاسته شدن شدید از میزان مساحت، با جدا شدن استان و شهر غزه به‌عنوان مرکزیت و عامل هویتی، ضربه‌ای جدی به فلسطین وارد می‌شود. به عبارتی دیگر این ضربه دوگانه بوده و جغرافیایی-هویتی به حساب می‌آید.

۲. صهیونیست‌ها برای مشروعیت‌بخشی به اشغال شمال نوار غزه سعی دارند آن را منطقه «حائل» میان شهرک‌های صهیونیست‌نشین غلاف غزه و مناطق فلسطینی‌نشین نوار غزه معرفی کنند. تل‌آویو ادعا دارد چنین اقدامی برای جلوگیری از حملات راکتی و همچنین تکرار واقعه‌ای مشابه ۷ اکتبر، ضروری است.

۳. رژیم با توسعه اشغالگری در غزه به دنبال پوشش برخی شکست‌های خود است. اهداف اعلامی تل‌آویو در جنگ، نابودی توان نظامی حماس، خارج کردن کنترل حکومت غزه از دستان این گروه و آزادسازی اسرای صهیونیست بوده است. در طول جنگ به شکل مداومی سوال مهم افکار عمومی رژیم از نتانیاهو این بوده که او به چه هدفی دست یافته است؟ نتانیاهو با سلطه بر شمال غزه و اشغال جغرافیا به دنبال دستاوردی ملموس و باب میل جامعه صهیونیستی است تا عدم دستیابی به اهداف جنگ را بپوشاند.

۴. تل‌آویو قصد دارد با اعلام سلطه بر شمال به شکل رسمی و البته ادامه دادن به عملیات‌های موردی در منطقه مرکزی و جنوبی، از بار هزینه‌های اداره تمام نوار غزه شانه خالی کند. پیش از این گفته می‌شد اشغال طولانی‌مدت نوار غزه می‌تواند از جهات گوناگون برای صهیونیست‌ها سالانه تا پنج میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار هزینه داشته باشد؛ مبلغی که بخش زیادی از آن باید برای اداره معیشت ساکنان غزه هزینه شود. صهیونیست‌ها برای جلوگیری از پرداخت کامل چنین هزینه‌ای می‌کوشند با اعلام اشغال شمال، علی‌رغم تمام هزینه‌های حیثیتی اذهان را نسبت به تداوم حضور عملیاتی و امنیتی خود در دیگر بخش‌های نوار غزه منحرف سازند. به‌طور خلاصه تل‌آویو قصد دارد خود را تنها در برابر شمال مسئول نشان داده و از پرداخت هزینه‌های حکومتی و خدماتی در باقی مناطق، خودداری ورزد.

۵. پایان دادن به جنگ در غزه، به معنای شکست رژیم است. از این رو تل‌آویو نمی‌خواهد جنگ به پایان برسد تا در نقطه آخر، این سوال مطرح شود که چه کسی برنده بود و بازنده کیست؟ نتانیاهو به دنبال یک جنگ کوچک اما مداوم در غزه است.

۶. تل‌آویو قصد دارد پس از تخلیه کامل جمعیتی شمال، با ایجاد سازوکارهایی بخشی از جمعیت متراکم‌شده در مرکز و جنوب غزه را پالایش کرده و اجازه حضور در شمال را به آنها بدهد. در این پالایش به افراد و خانواده‌های متمایل به مقاومت اجازه حضور در شمال داده نخواهد شد. این‌گونه صهیونیست‌ها قادر خواهند بود منطقه‌ای فلسطینی‌نشین در غزه ایجاد کنند که تقریبا عاری از دیدگاه‌های مقاومتی است. روزنامه عبری‌زبان آحارونوت نیز مستقیما به این هدف کلان اشاره کرده و نوشته است هدف رژیم صهیونیستی از یورش به شمال غزه «ایجاد زیرساخت و فراهم کردن شرایط منطقه برای تشکیل دولتی است که زمام امور را به دست بگیرد و جایگزین حماس شود.» چنین دولتی در شمال غزه ایجاد خواهد شد و تل‌آویو امیدوار است از آن برای تداوم حضور در غزه یا سرایت منطقه تحت سلطه‌اش در این باریکه بهره گیرد.

صهیونیست‌ها اهداف مختلفی از این اقدام دارند؛ نخستین هدف ایجاد یک منطقه کم جمعیت و مرفه در برابر منطقه جنوبی است که فقیر بوده و با ویرانی‌های باقی‌مانده از جنگ و فشارهای امنیتی زندگی سختی خواهد داشت؛ این‌گونه احتمال دارد بخشی از جمعیت جنوب به دلیل فرسایش ذهنی از مقاومت روی برگردانند. هدف دوم، ایجاد دوقطبی و دشمنی میان مردم ساکن در غزه است که به شکل طبیعی در چنین شرایطی شکل خواهد گرفت.

هدف سوم، سربازگیری و تشکیل ساختارهای نظامی از میان فلسطینی‌های ساکن شمال خواهد بود تا آنها بخشی از وظایف امنیتی علیه مردم جنوب را برعهده گیرند. این امر ضمن حفظ خون سربازان صهیونیست به برادرکشی میان فلسطینی‌ها دامن می‌زند. چهارمین نکته مدنظر تل‌آویو، تبدیل شدن منطقه شمالی به پل ورود کشورهای عربی به نوار غزه است. تعدادی از کشورهای عربی همانند دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج‌فارس، اردن و مصر دل خوشی از دیدگاه‌ها و گروه‌های مقاومتی در جهان عرب نداشته و به دنبال سرکوب آنها به هرشکلی هستند.

تعدادی از این کشورها پول بازسازی منطقه شمال را متقبل شده و همزمان هزینه‌های لازم برای اداره منطقه را نیز متحمل خواهند شد. نقش دیگر این دولت‌ها ایفای وظیفه امنیتی در منطقه برای سرکوب و تحت فشار قرار دادن مقاومت در جنوب غزه خواهد بود. غرب و تل‌آویو از رهگذر تزریق دولت‌های عربی به مناسبات شمال غزه خواهند کوشید علاوه‌بر تشدید درگیری‌های فلسطینی-فلسطینی، بر آتش درگیری‌های عربی-فلسطینی نیز بدمند.

پنجم هدف صهیونیست‌ها، تبدیل کردن شمال به اهرمی برای خروج از فشار افکار عمومی و بین‌المللی نسبت به اشغال غزه است. با شکل‌گیری مرکز جمعیتی در شمال و برسرکار آمدن یک شبه‌دولت محلی در این مرکز، به همراه ایفای نقش عربی، رژیم از مرکز توجهات خارج خواهد شد زیرا از این پس درگیری‌ها میان فلسطینی‌ها و عرب‌ها جریان خواهد داشت.

۷. مقصد نهایی تمام طرح‌های رژیم، تخلیه جمعیتی فلسطینیان از غزه است که در خلال جنگ کنونی امکان اجرای کامل و سریع آن فراهم نشد. به همین منظور صهیونیست‌ها سیاست کنترل وضعیت را در پیش گرفته و کوشیدند به جای طرح ناکام‌مانده اخراج، ضربه جمعیتی به فلسطینی‌ها وارد کنند. حذف بیش از ۴۰ هزار فلسطینی به شکل مستقیم، کاهش عمر و در آستانه مرگ قرار دادن بیش از ۱۰۰ هزار زخمی و تحمیل گرسنگی به بخش بزرگ‌تری از جمعیت، اقدامات صورت‌گرفته بر مبنای این سیاست بوده است. در این میان اما صهیونیست‌ها از طرح اصلی خود غافل نشده و می‌کوشند اگر امکان اجرای آن در سراسر نوار غزه فراهم نیست، به شکل محدودتری آن را در بخشی کوچک‌تر از این منطقه اجرایی کنند.

بر همین اساس به نظر می‌رسد در کنار طرح پالایش جمعیت فلسطینی‌ها برای بازاستقرار در شمال، طرحی برای جایگزینی جمعیت نیز وجود دارد. اسامه محمود، مشاور ارشد دانشکده فرماندهی و ستاد ارتش مصر در جریان مصاحبه‌ای با شبکه «العربیه» وابسته به عربستان سعودی در پاسخ به اینکه چرا بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل قصد دارد ساکنان شمال غزه را اخراج کند تاکید کرده که نتانیاهو پس از پایان جنگ به دنبال گسترش شهرک‌سازی و الحاق شمال نوار غزه به رژیم است.

سوزان ابوالحوا، نویسنده فلسطینی و فعال برجسته حقوق بشر نیز به هدف نتانیاهو برای گسترش شهرک‌سازی اشاره کرده است. ابوالحوا معتقد است خروج رژیم از لبنان در سال ۲۰۰۰ و از غزه در سال ۲۰۰۵ اثر بدی روی بخش مهمی از صهیونیست‌ها داشته است؛ به‌گونه‌ای که نتانیاهو با تمام آنها مخالف بوده و زمانی که در سال ۲۰۰۵ آریل شارون، نخست‌وزیر وقت تصمیم به خروج از غزه گرفت از کابینه وی استعفا داد. این محقق می‌گوید برای نتانیاهو و بسیاری از صهیونیست‌ها این دو اتفاق به‌عنوان شکست‌هایی تاریخی تلقی می‌شوند و به همین دلیل آنها درصدد بازگشت به این مناطق از دست رفته‌اند.

۸. توازن جمعیتی میان صهیونیست‌ها و فلسطینی‌ها در داخل سرزمین‌های اشغالی در سال‌های اخیر برهم خورده و معکوس شده است. در این مدت جمعیت فلسینی‌ها اندکی بر صهیونیست‌ها پیشی گرفته و تل‌آویو نگران است این شکاف در سال‌های آتی واضح‌تر شود. بر همین اساس صهیونیست‌ها درصدد کنترل جمعیتی هستند. سوزان ابوالحوا معتقد است تل‌آویو با برنامه‌هایی برای کنترل یا انتقال جمعیت‌های فلسطینی به دنبال کاهش تأثیر جمعیتی آنها در مناطق حساس است.

تبعات اشغال و الحاق شمال غزه

اقدامات صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی به ویژه در شرایط کنونی که محور مقاومت به مقابله سراسری با آن برخاسته است، بدون واکنش سنگین باقی نمی‌ماند. در ادامه به تعدادی از این موارد اشاره شده است.

۱. اشغال پایدار بخشی از شمال نوار غزه، یک تلاش مذبوحانه برای الحاق درنظر گرفته خواهد شد و برخلاف طراحی صهیونیست‌ها، فشار بین‌المللی را بر آنها افزایش می‌دهد.

۲. این مسئله می‌تواند باعث ایجاد یک خشم مردمی قدرتمندتر در غزه علیه صهیونیست‌ها شود که نتیجه آن تقویت دیدگاه‌ها و گروه‌های مقاومتی است. در این صورت تلاش برای تضعیف مقاومت از طریق تشکیل دولت محلی و گروهی شبه‌نظامی در شمال، ناکام می‌ماند.

۳. ارتش مزدور فلسطینی در نهایت، خود تضعیف شده و همزمان مغضوب صهیونیست‌ها نیز خواهد بود؛ همانند آنچه برای تشکیلات خودگردان در کرانه باختری شکل گرفت.

۴. شهرک‌های صهیونیست‌نشین جدید در نوار غزه، همانند قبل از سال ۲۰۰۵ با فشار امنیتی سنگینی مواجه خواهند بود. این حملات باعث خواهد شد تا رژیم دو کرانه باختری داشته باشد و در هرکدام شاهد عملیات‌های شهادت‌طلبانه علیه شهرک‌نشینان شود.

۵. نوار غزه به یک نقطه فرسایشی دائمی برای سیاست، اقتصاد و امور نظامی رژیم تبدیل می‌شود.

۶. تخلیه شمال به معنای فعال باقی ماندن گروه‌های مقاومت از جمله مقاومت لبنان در حمله به سرزمین‌های اشغالی است.

۷. از آنجا که هر اقدام صهیونیست‌ها با واکنش جدی مقاومت روبه‌رو می‌شود، احتمال دارد محور تصمیم بگیرد طرحی برای آزادسازی سرزمینی در پاسخ به اشغال دائم شمال غزه، در شمال سرزمین‌های اشغالی تدارک ببیند. آزادسازی شهرک‌هایی در شمال و یا منطقه جولان می‌تواند پاسخی به این اقدام رژیم باشد.

۸. گسترش اشغالگری علیه فلسطینی‌ها در غزه باعث پی بردن بخش بزرگ‌تری از افکار عمومی بین‌المللی به عملیات ۷ اکتبر می‌شود. این مسئله به طور کلی حملات ضدرژیم را مشروع‌تر می‌سازد.

۹. با توجه به شکسته شدن خطوط قرمز قبلی در خصوص حمله به سرزمین‌های اشغالی و شهرهایی مانند حیفا و تل‌آویو در سرزمین‌های ۱۹۴۸، اضلاع محور مقاومت حق حمله به سرزمین‌های ۱۹۶۷، را محفوظ نگه داشته‌اند. بر این اساس آنها حتی در صورت کاهش تنش با رژیم، به حملات خود علیه صهیونیست‌ها در نوار غزه ادامه خواهند داد.

چطور از موضع چین به انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا نگاه کنیم؟

فرقی نمی‌کنه کی رئیس‌جمهور باشه

حانیه قاسمیان
خبرنگار گروه جهان‌شهر

مصاحبه دوشنبه شب دونالد ترامپ، نامزد جمهوری‌خواه انتخابات آمریکا با شبکه فاکس‌نیوز، بدون شک فراتر از آمریکا، مخاطبانی در پکن داشت. استراتژیست‌ها و سیاستمداران پکن در آستانه انتخابات ایالات متحده که کمتر از یک ماه از آن باقی مانده است، مواضع ترامپ و هریس در قبال چین را بررسی می‌کنند؛ از تنش‌های نظامی در تنگه تایوان تا جنگ تعرفه‌ها، چالش‌هایی میان این دو قدرت بزرگ اقتصادی جهان وجود دارد که سرنوشت کاخ سفید در ماه نوامبر، بر آینده این مسائل تاثیر می‌گذارد. چین که به دلیل ساختار سیاسی‌اش، ثبات نسبی در سیاست خارجی دارد، منتظر است تا استراتژی‌های خود برای چهار سال آینده را مبتنی بر رفتار و رویکرد نامزد پیروز انتخابات تنظیم کند. اینکه پکن کدام نامزد را برنده این لاتاری می‌خواهد، سوالی است که برای آن پاسخ تک‌خطی و واضحی نمی‌توان یافت. برای این سوال باید به گذشته سیاست جمهوریخواهان و دموکرات‌ها در ایالت متحده در قبال چین مراجعه کرد.

بازی برای کمپین داخلی

وانگ شی سی، در مقاله‌ای در نشریه فارن افرز در این رابطه می‌نویسد: «اقدامات خارجی یک کشور، معمولا بازتابی از سیاست‌های داخلی آن کشورند. این پدیده به‌ویژه در ایالات متحده که بحث‌های عمده داخلی به‌راحتی می‌توانند به امور خارجی سرایت کنند، صدق می‌کند و نقشی خاص در نحوه برخورد واشنگتن با چین ایفا کرده است.»

بدین ترتیب، شعار «اول آمریکا» ترامپ و شعار «سیاست خارجی برای طبقه متوسط» هریس به‌طور واضحی رابطه نزدیک میان سیاست داخلی و سیاست خارجی در ایالات متحده را نشان می‌دهند. پس از روی کار آمدن ترامپ، فضای سیاسی به‌شدت قطبی‌شده در ایالات متحده سیاست خارجی او را به‌ویژه نسبت به چین شکل داد. رویکرد «اول آمریکا» عمدتا پاسخی به نگرانی‌های رأی‌دهندگان آمریکایی درباره جهانی‌سازی و مهاجرت بود. در نتیجه، دولت ترامپ موانع تجاری را افزایش داد، مهاجرت را محدود کرد و مشارکت ایالات متحده در سازمان‌های بین‌المللی را کاهش داد و منافع اقتصادی و امنیت ملی ایالات متحده را در اولویت قرار داد. سیاست خارجی هریس نیز ملاحظات سیاسی مشابهی با ترامپ دارد. با این حال، کمپین هریس همچنین تصریح کرده است که تصمیمات سیاست خارجی آنها برای هم‌سویی با منافع رأی‌دهندگان داخلی اتخاذ شده است. بنابراین سیاست خارجی بایدن ملاحظات سیاسی مشابهی با ترامپ دارد؛ زیرا هدف آن بازتعادل سیاست‌های صنعتی داخلی و قوانین اقتصادی بین‌المللی برای ترویج منافع داخلی است.

در سیاست خارجی ایالات متحده در سال‌های اخیر، چین نقش فزاینده‌ای ایفا می‌کند. اگرچه درگیری مسلحانه روسیه با اوکراین و جنگ اسرائیل علیه غزه و لبنان توجه زیادی را به خود جلب می‌کنند اما چین همچنان اولویت اصلی در استراتژی جهانی واشنگتن است. در این مقطع بحرانی، بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی خواستار تسریع محوریت واشنگتن به آسیا هستند. به‌عنوان مثال، رابرت بلکویل و ریچارد فونتن، تحلیلگران سیاست خارجی در کتاب جدیدشان، «دهه گمشده»، استدلال می‌کنند که دولت‌های اوباما، ترامپ و بایدن همگی به طرق مختلف در توسعه سیاست‌های قوی و منسجم نسبت به چین و سایر کشورهای آسیا کوتاهی کرده‌اند. علی‌رغم چالش‌های مداوم ایالات متحده در اروپا و خاورمیانه، آنها معتقدند برای سیاستگذاران آمریکایی مهم است که تغییر جهت به سوی آسیا را تسریع بخشند.

اکنون اهمیت سیاست چین در رقابت ریاست جمهوری ایالات متحده آشکار شده است. هر دو حزب در تلاشند که قوی‌ترین لفاظی درباره سختگیری علیه پکن و محدود کردن نقش جهانی آن را ارائه دهند. این امر به ویژگی دیگری از بحث آمریکایی‌ها درباره چین اشاره دارد؛ در زمینه سیاسی کنونی ایالات متحده، دوقطبی سنتی «کبوترها» (تمثیل دموکرات‌ها) و «شاهین‌ها» (تمثیل جمهوریخواهان) نمی‌تواند پیچیدگی‌های درک ایالات متحده از چین را در بر گیرد. با توجه به اجماع گسترده دوحزبی که چین را به‌عنوان چالشی عمده در نظر می‌گیرد، بررسی طیف دیدگاه‌های سیاستی که در این دیدگاه کلی به وجود آمده، معنادارتر است.

۳ رویکرد در آمریکا در برابر چین

از دور، استراتژیست‌های آمریکایی درمورد چین را می‌توان به‌طور کلی به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول را به قول دیمتری سیواستپلو در فایننشال تایمز می‌توان «مطالبه‌گران یک جنگ سرد جدید» نامید. افراد این گروه بر این باورند که رقابت میان ایالات متحده و چین یک بازی صفر و یک است و واشنگتن و پکن در جنگ سردی قرار دارند که نیازمند تاکتیک‌های تهاجمی‌تری از سوی ایالات متحده است. همان‌طور که مت پاتینگر، معاون سابق مشاور امنیت ملی ایالات متحده، و مایک گالگر، نماینده پیشین کنگره، در نشریه فارن پالیسی استدلال کرده‌اند، این رقابت باید پیروز شود، نه آنکه مدیریت شود. آنها و دیگران با اشاره به رونالد ریگان، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، استدلال می‌کنند که تعیین تهدید شوروی سابق به‌عنوان اولویت اصلی، برای دستیابی به پیروزی در جنگ سرد ضروری بود. گروه دوم را می‌توان «مدیران رقابت» نامید. بر خلاف جنگ‌طلبان جنگ سرد جدید، افرادی در این گروه بر این باورند که رقابت ایالات متحده و چین یک بازی صفر و یک نیست و بنابراین لازم است که استراتژی‌ای برای همزیستی با چین تدوین شود. ریشه‌های فکری این رویکرد به مقاله‌ای برمی‌گردد که کورت کامبل و جیک سالیوان در سال ۲۰۱۹ برای فارن افرز نوشتند، چند ماه پیش از آنکه هر دو به دولت بایدن بپیوندند. آنها استدلال کردند که رقابت با چین باید مدیریت شود و شرایط جهان مانند جنگ سرد نیست که ایالات متحده بتواند در یک جنگ سرد دیگر پیروزی مطلق به دست آورد. آنها و دیگران، پیشنهاد می‌کنند که بهترین رویکرد واشنگتن به چین، رهبری با رقابت و سپس ارائه پیشنهادات همکاری است.

سومین گروه را می‌توان «موافقان سازش» نامید. اگرچه آنها از نظر عدم تمایل به نظام سیاسی چین و نفوذ جهانی آن، با سایر گروه‌ها هم‌نظرند، اما بیشتر نگران اینند که رقابت ممکن است به درگیری تبدیل شود. به‌عنوان چهره‌های برجسته این گروه، محققان روابط بین‌الملل، جسیکا چن‌وایس و جیمز استینبرگ، مخالف جنگ سرد با چینند، زیرا جنگ‌های سرد به‌طور ذاتی خطرناکند. وایس و استینبرگ معتقدند که در نتیجه، منافع پکن و واشنگتن در این است که خطر جنگ را کاهش دهند و در زمینه مسائلی چون تغییرات اقلیمی و بهداشت عمومی همکاری کنند.

با وجود این تنوع نظر، هر سه گروه بر این باورند که چین مهم‌ترین چالش برای ایالات متحده محسوب می‌شود. با این حال، به‌نظر نمی‌رسد که در واشنگتن دیدگاه غالبی درمورد اینکه کدام رویکرد بهترین رویکرد در قبال چین است یا کدام جنبه از چالش -سیاسی، نظامی، اقتصادی یا حکمرانی جهانی- مهم‌ترین است، وجود داشته باشد. برای پکن، این بحث نامشخص به این معناست که درک اینکه این رویکردهای مختلف چگونه بر سیاست‌های ایالات متحده تأثیر می‌گذارند و به‌طور خاص چگونه ممکن است دولت جدید ایالات متحده را شکل دهند، ضروری است.

جنگ تجاری ایالات متحده و چین

دولت ترامپ به «جنگ تعرفه‌ها» با چین رفت. در این جنگ دو کشور تعرفه‌های یکدیگر را افزایش دادند. او قبلا پیشنهاد افزایش جنگی تجاری با بیش از ۶۰ درصد تعرفه بر کالاهای چینی را داده بود؛ اقدامی که نتایج پیچیده‌ای برای امنیت اقتصادی ایالات متحده و عموم مردم داشته است. براساس گزارش شورای کسب‌وکار ایالات متحده و چین، جنگ تجاری در دوران ترامپ (۲۰۲۰-۲۰۱۶) منجر به از دست دادن ۲۴۵ هزار شغل آمریکایی شد. اردوگاه جمهوریخواهان در سال ۲۰۲۴ به قصد لغو وضعیت «ملی‌ترین ملت» چین، کاهش واردات کالاهای اساسی و جلوگیری از خرید زمین و صنایع ایالات متحده توسط چین اشاره می‌کند. در طول مناظره ماه سپتامبر ۲۰۲۴ بین هریس و ترامپ، ترامپ اعلام کرد که تعرفه‌هایی بر خودروی برقی چینی که در مکزیک تولید می‌شود، وضع خواهد کرد.

به‌عنوان یک سناتور سابق، هریس رویکرد ترامپ نسبت به پکن را مورد انتقاد قرار داده و پیشنهاد می‌کند که او ممکن است نسبت به تاکتیک‌های جنگ تجاری مشکوک باشد. او از «کاهش ریسک» در تعامل با چین حمایت می‌کند؛ رد ایده جدایی کامل اما حمایت از منافع ایالات متحده از طریق کاهش وابستگی اقتصادهای غربی به چین. درباره چالش‌های اقتصادی چین، هریس خاطرنشان کرد: «درک روزافزونی وجود دارد که چین ممکن است بهترین گزینه برای ثبات نباشد، وقتی که به دنبال سرمایه‌گذاری در جایی هستید که به قوانین و هنجارهای بین‌المللی احترام می‌گذارد.» چنین استنباط می‌شود که موضع دموکرات‌ها مبتنی بر سیاست کاهش تنش در رقابت اقتصادی با پکن است. اردوگاه دموکرات‌ها درک کرده که در رقابت اقتصادی تنگاتنگی با چین قرار دارد و فاصله چین با ایالات متحده در سهم اقتصاد جهانی، فاصله ناچیزی است و آمریکا دیگر یک ابرقدرت اقتصادی بی‌رقیب نیست. با پذیرش این حقیقت، سیاست کلی دموکرات‌ها مبتنی بر مدیریت رقابت است.

تایوان و تنش نظامی

وضعیت و آینده تایوان موضوعی طولانی‌مدت در روابط ایالات متحده و چین است. دولت ایالات متحده به‌طور رسمی تایوان را به‌عنوان یک کشور شناسایی نمی‌کند و از استقلال تایوان به‌طور رسمی حمایت نمی‌کند اما همچنان روابط فرهنگی، اقتصادی و نظامی قوی خود را با این جزیره حفظ می‌کند. چین بر این باور است که تایوان بخشی از سرزمینش است و ایالات متحده این موضع را هرگز به‌طور صریح تأیید نکرده است. سیاست رسمی ایالات متحده در قبال تایوان بر توسعه روابط غیردولتی قوی با این جزیره تمرکز دارد اما به‌طور همزمان از تسلیح تایوان نیز حمایت می‌کند و از طریق قانون روابط تایوان، فروش تسلیحات به این کشور را مجاز می‌داند. این مسئله نگرانی عمده چین در زمینه امنیت ملی را برانگیخته است. با توجه به وضعیت کنونی در غرب آسیا و جنگ منطقه‌ای که رژیم صهیونیستی به راه انداخته است، شعله‌ور شدن یک درگیری نظامی بین دو قدرت اتمی آمریکا و چین، نزدیک به نظر نمی‌رسد. می‌توان ادعا کرد، کلیت نظام سیاسی آمریکا از جمله دموکرات‌ها، به هیچ وجه به درگیری دیگری در دریای چین علاقه ندارند. دستکم تا پایان جنگ اسرائیل علیه کشورهای غرب آسیا و نسل‌کشی در غزه که آمریکا از ابتدا تاکنون در آن مشارکت کرده است، ایالات متحده تلاش خواهد کرد تا منازعه با کشور چین بر سر مسئله تایوان را مدیریت کند.

اما مسئله تایوان و مداخلات نظامی ایالات متحده که خطری برای امنیت ملی چین است، آتش زیر خاکستری است که دو طرف آمریکایی و چینی از شعله‌ور شدنش اجتناب می‌کنند. فارغ از اینکه کدام کاندیدا بلیت کاخ سفید را در انتخابات نوامبر برنده شود، به نظر نمی‌رسد تمایز چندانی میان سیاست ترامپ و هریس در زمینه امنیت تنگه تایوان و تنش‌های نظامی در آن وجود داشته باشد. ترامپ هرگز به‌وضوح مشخص نکرده که آیا از دفاع ایالات متحده از تایوان در صورت تهاجم چین حمایت می‌کند یا نه. در دوران ریاست جمهوری او، مایک پمپئو، وزیر امور خارجه وقت محدودیت‌های مربوط به ملاقات‌های دیپلمات‌های ایالات متحده با همتایان تایوانی را تسهیل کرد. از سوی دیگر هریس در اظهاراتی که در سفرش به ژاپن در سال ۲۰۲۳ ارائه داد، مخالفت خود را با تغییرات یک‌جانبه در وضعیت چین-تایوان بیان کرد و تعهد خود را به دفاع از تایوان مطابق با سیاست‌های دیرینه اعلام کرد. پلتفرم حزب دموکرات ۲۰۲۴ تعهد به صلح و ثبات در تنگه تایوان را متناسب با سیاست «چین واحد» ایالات متحده اعلام کرده است.

تاکتیک‌های مختلف، اهداف مشابه

سوال مهم ایالات متحده و کارشناسان مسائل بین‌الملل در این لحظه این است که پکن میان هریس و ترامپ کدامیک را ترجیح می‌دهد یا به‌طور کلی چین به کدام اردوگاه دموکرات یا جمهوریخواه تمایل و رغبت بیشتری نشان می‌دهد؟ در سال ۱۹۷۲، مائو تسه تونگ، رئیس جمهور چین به ریچارد نیکسون همتای آمریکایی‌اش گفت او راست‌گرایان سیاسی در ایالات متحده و کشورهای غربی را بیشتر دوست دارد. اگرچه مائو دلیلی برای این ترجیح ارائه نداد، به‌نظر می‌رسد او نیکسون و دیگر رهبران راست‌گرا را به دلیل توجه بیشتر به منافع اقتصادی و امنیتی کشورهای خود، در مقایسه با سیاستمداران لیبرال که تمایل داشتند سیاست‌هایشان را براساس ایدئولوژی و ارزش‌های سیاسی بنا کنند، ترجیح می‌داد. با این حال، قضاوت درباره اینکه از میان دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان کدامیک سهم بیشتری در روابط ایالات متحده و چین داشته‌اند، دشوار است. به‌عنوان مثال، اگرچه نیکسون به‌عنوان یک رئیس جمهور جمهوریخواه نخستین قدم را برای بهبود روابط با چین برداشت، این جیمی کارتر دموکرات بود که تصمیم به برقراری روابط دیپلماتیک با پکن گرفت. از زمان تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، در ایالات متحده هفت رئیس جمهور دموکرات و هفت رئیس جمهور جمهوری‌خواه وجود داشته و پیشرفت‌ها و بحران‌های عمده در روابط دوجانبه در دولت‌های تحت رهبری هر دو حزب رخ داده است.

این عدم قطعیت در ارزیابی‌های چینی‌ها از دو حزب امروزه نیز وجود دارد. زمانی که ترامپ در سال ۲۰۱۷ به قدرت رسید، بزرگ‌ترین نگرانی او درباره چین، کسری تجاری عظیم ایالات متحده بود و برای نخستین بار در تاریخ ایالات متحده، این کسری و همچنین برتری فناوری چین به‌عنوان یک مسئله امنیت ملی برای آمریکا تلقی شد. نه تنها دولت ترامپ چین را به‌عنوان یک «قدرت تجدیدنظرطلب» و یک رقیب استراتژیک توصیف کرد، بلکه حزب کمونیست چین را تهدیدی برای شیوه زندگی آمریکایی و «جهان آزاد» دانست. این دولت با راه‌اندازی یک رویکرد تهاجمی و در عین حال ناسازگار، به دنبال رقابت و رویارویی با چین در تقریبا تمام مسائل بود. دولت ترامپ با آغاز اقدامات تجاری، ابتدا تعرفه‌های تنبیهی بر واردات چینی وضع کرد و سپس کمپین خود را گسترش داد تا شامل بررسی و محدودیت‌های بیشتر بر سرمایه‌گذاری‌های چینی، تشدید کنترل‌های صادرات فناوری‌های پیشرفته و اقدامات هدفمند علیه شرکت‌های چینی با حضور گسترده در خارج از کشور، مانند هوآوی، شود. در زمینه مسائل امنیتی، دولت ترامپ همچنین گام‌های جدیدی برای حفظ برتری ایالات متحده در آنچه که اکنون استراتژیست‌ها به‌طور مداوم «منطقه اقیانوس هند-پاسفیک» می‌نامیدند، برداشت. این دولت به تایوان تضمین‌های امنیتی ویژه‌ای ارائه داد و به کاهش اهمیت سیاست دیرینه «یک چین» پرداخت؛ همچنین منابع جدیدی را به گروه «کوات» (شامل استرالیا، هند، ژاپن و ایالات متحده) اختصاص داد تا به‌طور جمعی به مهار چین کمک کنند و فعالیت‌های نظامی ایالات متحده در اقیانوس آرام غربی را افزایش داد تا ادعاهای چین را به چالش بکشد.

در مورد روابط سیاسی میان ایالات متحده و چین، ترامپ دیدگاه‌های ایدئولوژیک سختی در مورد نظام و رهبری چین نداشت اما به مقامات دولت خود و کنگره ایالات متحده اجازه داد به‌شدت به انتقاد از حزب حاکم چین و حکومت داخلی آن، به‌ویژه سیاست‌های آن در قبال سین‌کیانگ و هنگ‌کنگ بپردازند. همچنین با پذیرش رویکرد کلی «تهدید چین»، این دولت به‌شدت به تبادل‌های علمی، دانشگاهی و اجتماعی میان دو کشور که برای دهه‌ها برقرار بود، آسیب رساند. در دیپلماسی چندجانبه، واشنگتن همچنین شروع به اهریمن‌سازی از پکن کرد و سعی در مهار نقش رو به رشد چین در ابتکار «یک کمربند، یک جاده» و در مشارکت‌های فزاینده‌اش در نهادهای سازمان ملل داشت.

به نظر می‌رسد، سیاست جمهوریخواهان و دموکرات‌ها در قبال چین، اهدافی مشابه و تاکتیک‌های مختلفی دارد. در زمینه تاکتیک‌ها، می‌توان تصور کرد هریس و ترامپ هر دو از نزاع مستقیم در تنگه تایوان اجتناب خواهند کرد اما در رقابت اقتصادی، مطابق با شواهد موجود، سیاست‌های ترامپ در قبال توسعه قدرت اقتصادی چین، سیاست تهاجمی‌تری خواهد بود. از سوی دیگر احتمال دارد دولت هریس به تحریک دیاسپورا و اپوزیسیون چین، در فعال کردن گسل‌های قومی نظیر مسئله اویغورها به شیطنت‌هایی بپردازد. آنچه سیاستمداران و استراتژیست‌ها در پکن می‌دانند آن است که قرار نیست با آمدن ترامپ یا هریس کاخ سفید و سیاست خارجی‌اش کن فیکون بشود. فارغ از آنکه کاخ سفید به تسلط کدام اردوگاه جمهوریخواه یا دموکرات دربیاید، چالش‌ها در میان این دو کشور همان چالش‌ها باقی خواهند ماند.